

جریان برائت در شبهات حکمی و موضوعی

(تحلیل موردی: بررسی دلالت «حدیث رفع» با تأکید بر دیدگاه شهید صدر) *

- محمدصادق فیاض **
- محمدعلی نجیبی ***
- محمدحسن صادقی ****

چکیده

از منظر شهید صدر دلالت حدیث رفع بر برائت در شبهات حکمی و موضوعی، متوقف بر اثبات دو مسئله است:

- تصور امکان قدر جامع بین هر دو شبهه؛
- عدم وجود قرینه بر اختصاص دلالت آن.

به نظر شهید استدلال آخوند خراسانی مبنی بر اشتراک شبهات حکمی و موضوعی در شیئیت، حائز اهمیت است و بر اساس آن امکان دارد هر دو شبهه مدلول حدیث رفع، واقع شوند؛ زیرا، «ما» موصول در حدیث، به لحاظ معنا مساوق با شیء است و ازاین جهت، ثبوتاً زمینه برای دلالت حدیث رفع بر عموم فراهم است اما این چالش مهم وجود دارد که استعمال «ما» در هر دو شبهه، مستلزم تعدد در اسناد واحد است؛ زیرا، مفهوم شیء به لحاظ آن که جامع شبهه حکمی است می تواند حقیقتاً مسندالیه رفع قرار گیرد اما به لحاظ آن که شبهه موضوعیه در آن نهفته اسناد رفع به آن مجازی خواهد بود و جمع بین مجاز و حقیقت در اسناد واحد، معقول نیست. شهید صدر ضمن نقد و بررسی پاسخ های اصولیان دیگر، خودش راه حل را در مجازیت اسناد، دنبال کرده است؛ اسناد رفع مجازی

* تاریخ وصول: ۱۴۰۲/۱۱/۲۰ تاریخ تصویب: ۱۴۰۳/۴/۳۰.

** سطح پنج جامعه المصطفی عَلَيْهِ السَّلَام العالمیه (نویسنده مسئول) (faiaz1353@gmail.com).

*** فارغ التحصیل سطح چهار جامعه المصطفی عَلَيْهِ السَّلَام العالمیه (najibalim57@gmail.com).

**** فارغ التحصیل سطح چهار جامعه المصطفی عَلَيْهِ السَّلَام العالمیه (mhmdhsnsadqy81@gmail.com).

آنچه غیر معلوم است نسبت به حکم و موضوع، واحد است و باهمین ملاحظه، دلالت حدیث بر عموم شبهات مطابق اصل است؛ یعنی با توجه به ظرفیت دال و مدلول، «ما» موصول باید در اعم، استعمال شده باشد. تحفظ بر این اصل به سیاق حدیث هم اخلاص وارد نمی‌کند تا به خاطر حفظ آن دلالت آن را در خصوص موضوع مجهول و یا حکم مجهول تنها، فروکاسته شود.

کلیدواژه‌ها: قدر جامع، تعدد اسناد، وحدت سیاق، تعلق رفع به حکم.

مقدمه

اصولیان برای اثبات برائت در شبهات بدویه به ادله متعدد و از جمله حدیث رفع، تمسک کرده‌اند. بر اساس این حدیث شریف، نه چیز از مسلمانان رفع شده و یکی از آن‌ها، «ما لا یعلمون» است. به طور اجمال، مسلمانان در قبال آنچه بدان علم ندارند، مسئولیتی ندارند چنان‌که در قبال هشت مورد دیگر نیز مسئولیتی ندارند مانند رفتارهایی که از روی خطا، فراموشی و اجبار، صورت می‌گیرند. هم‌چنین، امور طاقت‌فرسا، فال بد، حسد و وسوسه، رفع شده‌اند. بنابراین، اصل رفع آنچه معلوم نیست در حدیث، مسلم است ولی در نحوه دلالت و نیز میزان آن بر برائت، گفت‌وگوهای پردامنه‌ای جریان داشته و دارد. تأمل بر ابعاد دلالتی آن در واقع معطوف به ابعاد مسئله در شبهات است که مطابق یک تقسیم‌بندی به شبهات حکمی و موضوعی، تقسیم می‌شوند.

میزان دلالت حدیث رفع بر عموم شبهات را شیخ اعظم در کانون مباحث اصولی قرارداد و با اهتمام آخوند خراسانی، به‌عنوان یکی از محورهای مناقشه‌انگیز تبدیل و ماندگار شد. اکثر اصولیان تلاش کرده‌اند در این گفت‌وگو مشارکت کرده و به سهم خود در تبیین ابعاد دلالتی حدیث و نیز تعیین دامنه برائت بر اساس آن، مشارکت ورزند.

این نوشتار، تلاش می‌کند جریان برائت در شبهات را در چشم‌انداز تراش شهید صدر، بررسی کند. ایشان برای روشن کردن ابعاد مسئله، نخست مقام ثبوت و اثبات را، از هم تفکیک کرده و در مقام ثبوت تصور و شناسایی جامع بین این هر دو شبهه را دنبال می‌کند تا چنانچه بین شبهات حکمی و موضوعی هیچ‌وجه جامع و مشترکی نباشد، پروسه دلالت حدیث رفع بر هردوی آن‌ها، از آغاز مدیریت شود. به‌طور مشخص مسئله از منظر شهید صدر این محور از حدیث رفع، این‌هاست:

- آیا عقلا میان شبهه حکمی و موضوعی قدر جامع و مشترکی، وجود دارد؟

- آیا قرینه‌ای مبنی بر دلالت حدیث رفع بر یکی از شبهات، در دست نیست؟

شهید صدر پاسخ سؤال نخست مانند اکثر اصولیان معاصر محور را اندیشه‌های آخوند خراسانی قرار داده است. از نظر آخوند امکان تصویر جامع بین هر دو شبهه وجود دارد ولی با توجه به تفاوت ماهیت آن‌ها اسناد رفع نمی‌تواند به هر دو یکسان باشد. از این رو، امکان دلالت حدیث رفع بر برائت در عموم شبهات منتفی است و باید یکی از آن‌ها انتخاب گردد. شهید صدر چند راه حل را در این باره ارزیابی کرده اما در نهایت به نظر خودش راه حل مسئله در مجازیت اسناد است؛ یعنی رفع به خود اشیاء نه گانه در حدیث به طور حقیقی نسبت داده نشده بلکه مجازی است؛ فرق نمی‌کند مرفوع حکم باشد و یا موضوع. در هر حال، بعد از امکان تصور جامع بین شبهات، نوبت به سؤال از دلالت حدیث رفع می‌رسد که به نظر شهید پاسخ علی القاعده مثبت است؛ یعنی با توجه به ظرفیت دال و مدلول، اصل این است که حدیث در معنای عام استعمال شده باشد. جز این هر ادعای دیگر، که بخواهد مدلول آن را محدود به شبهه حکمی و یا موضوعی کند، نیاز به قرینه و دلیل دارد.

به گواهی تراث به جامانده از آن شهید سعید در علوم اسلامی و به ویژه علم اصول، ایشان در نظم و ترتیب و نیز تحلیل مسائل، نقادی‌های موشکافانه و ابتکارات آموزنده داشته است. از این رو، آثار و دیدگاه‌های علمی او بسیار زود در حوزه‌ها و مراکز پژوهشی، مورد توجه و اهتمام و برخی از آن در سطح متون آموزشی، مورد استقبال قرار گرفت. بنابراین، بررسی این موضوع در اندیشه شهید صدر، در واقع نگاه موردی به سطح و کیفیت اجتهاد شیعه در یک مرحله تکاملی ویژه است.

تعریف واژه‌ها

۱. حدیث رفع

حدیث رفع، عنوان مشهور روایتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است که با تفاوت‌هایی اندک در تعبیرات و با اختلاف در تعداد مصداق‌های رفع (گاه با واژه وضع یا موضوع، به جای رفع، به کار رفته)، در

بیش تر منابع و جوامع معتبر متقدم و متأخر شیعی، به نقل از امام صادق علیه السلام و یک مورد به نقل از امام ابوالحسن الرضا علیه السلام)، از پیامبر صلی الله علیه و آله، روایت شده است. مضمون اولیه و اجمالی حدیث، با توجه به کامل ترین صورت آن در خصال و توحید صدوق، بر رفع نه چیز از مسلمانان، دلالت می کند:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: رُفِعَ عَنْ أُمَّتِي تِسْعَةٌ أَشْيَاءَ الْخَطَأُ وَالنَّسِيَانُ وَمَا أُكْرِهُوا عَلَيْهِ وَمَا لَا يَعْلَمُونَ وَمَا لَا يَطِيقُونَ وَمَا اضْطُرُّوا إِلَيْهِ وَالْحَسَدُ وَالطَّيْرَةُ وَالتَّفَكُّرُ فِي الْوَسْوَسَةِ فِي الْحَلْوَةِ مَا لَمْ يَنْطِقُوا بِشَفَةِ (وسائل الشيعة ۱۴۰۹: ۳۶۹/۱۵)؛ امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: از امت مسلمان، نه چیز برداشته شده است: خطا، فراموشی، آنچه نمی دانند، آنچه تاب و توانش را ندارند (مالایطیقون)، آنچه از سر ناگزیری انجام می دهند، (اضطرار)، کاری که به ستم بدان واداشته می شوند، (اکراه)، فال بد زدن، از روی وسوسه به آفرینش اندیشیدن، رشک ورزیدن تا زمانی که بر زبان یا دست جاری نشود.

کانون اصلی مناقشات در میان اصولیان امامیه، متمرکز بر فقره «ما لا يعلمون» بوده ولی اصولیان اهل سنت هم روایتی را به عنوان حدیث رفع دارند که با سه فقره نخست روایت رفع شیعی، هماهنگ است و بیشتر از جنبه دلالتی آن به لحاظ مجمل و مبین در مباحث الفاظ، بحث کرده اند. (ر.ک: آمدی، ۱۴۰۲: ۱/۴۵۹)

۱-۱. مفهوم رفع

مراد از رفع در لغت برداشته شدن چیزی و دفع پیش گیری از چیزی است. (ابن فارس، ۲۰۰۸: ۳۴۱ و ۳۹۵) بنابراین، تا چیزی نباشد نمی توان گفت برداشته شده یا می شود. با توجه به این مفهوم، چگونه رفع به اموری نسبت داده شده که در شرع ثابت نشده و حداقل برخی از آنها مانند حکم مشکوک به فعلیت نرسیده اند؟ مفروض این است که حدیث رفع و در کل جریان برائت، حکم را از واقع بر نمی دارند و کاربرد آنها در برائت از احتیاط نسبت به حکم مشکوک، محدود به ظاهر و شرایط جهل مکلف است؛ بنابراین، حکم مشکوک نیاز به رفع و امتنان ندارد. آری، شارع می تواند از اثر آن پیشگیری کند.

مرحوم نائینی این مشکل را با فرو کاستن معنای رفع و دفع در مفهوم واحد، حل کرده است؛ به نظر ایشان، رفع و دفع در واقع به معنای جلوگیری از تداوم اثر مقتضی در زمان‌های بعدی است؛ فرق نمی‌کند آن اثر به فعلیت رسیده یا در همان حد مقتضی متوقف شده باشد:

انّ الرفع فی الحقیقة یمنع و یدفع المقتضی عن التّأثیر فی الزمان اللاحق أو المرتبة اللاحقة لأنّ بقاء الشیء کحدوئه یحتاج إلى علة البقاء وإفاضة الوجود علیه من المبدأ الفیاض فی کل آن، فالرفع فی مرتبة وروده علی الشیء إنّما یكون دفعا حقیقة باعتبار علة البقاء و إن كان رفعا باعتبار الوجود السابق، فاستعمال «الرفع» فی مقام «الدفع» لا یحتاج إلى علاقة المجاز. (نائینی، ۱۳۷۶: ۳/۳۳۷)

حداکثر چیزی که برای استعمال دفع و رفع لازم و مصحح آن است ثبوت چیزی در حدّ وجود و یا جزء علت آن است و بدون آن استفاده از این واژگان بی‌معناست ولی صدق رفع مشروط به وجود سابق نیست بلکه مشروط به مقتضی است.

تحلیل مفهوم رفع و دفع بر اساس تأثیر واحدی که در مقتضی دارد شاید از نظر فلسفی و تحلیل عقلی درست باشد اما چنان‌که مرحوم خویی انتقاد کرده ماهیت این گفت و گو عرفی است و احتمال دارد عرف بین مقتضی به فعلیت رسیده و آن‌که در حد مقتضی متوقف مانده، تفاوت قائل شود:

لأن احتیاج الممكن إلى المؤثر حدوثاً و بقاء، و کون إعدام الشیء الموجود أيضاً منعاً عن تأثیر المقتضی لا یستلزم اتحاد مفهوم الرفع و الدفع لغة، لإمكان ان یكون الرفع موضوعاً لخصوص المنع عن تأثیر المقتضی بقاء، بعد فرض وجود المقتضی و حدوئه، و الدفع موضوعاً للمنع عن التّأثیر حدوثاً. (خویی، ۱۴۲۰: ۲/۲۶۴)

و به تعبیر مرحوم اصفهانی:

انّ صدق عنوان الرفع و الدافع منوط به وجود الاثر فی الأول و عدمه فی الثانی. (اصفهانی،

۱۴۲۹: ۴/۳۸)

در نتیجه، رفع و دفع مفهوم واحد ندارند و مراد از رفع در حدیث یا همان رفع حقیقی به اعتبار ثبوت برخی از این احکام در شرایع قبلی است و یا آن‌که به معنای دفع است؛ زیرا، در واقع

شارع از فعلیت یافتن الزام مجهول در قالب احتیاط، پیش‌گیری کرده و امت اسلام را مورد امتنان، قرار داده است:

و بحسب اللبّ حیث إن إعدام الحکم الواقعی المجهول غیر معقول، فهو دافع لفعلیته مع وجود المقتضی لجعله فعلیا بإیصاله بجعل الاحتیاط. (اصفهانى، ۱۴۲۹: ۳۷/۴)

اما این استعمال مجاز هم نیست بلکه در مرحله استعمال و اسناد کلامی، مرفوعات مندرج در حدیث، مفروض الوجود اعتبار و رفع به آن‌ها نسبت داده شده و این مسلم است که برای صحت اسناد حقیقی در کلام بیش از این لازم نیست. (امام خمینی، ۱۴۲۳: ۳/۳۵)

۱-۲. سند حدیث رفع

علی‌رغم آن‌که حدیث رفع مشهور و به لحاظ سند معتبر و صحیح تلقی شده اما از نظر شهید صدر صحت نصّی که «ما لا یعلمون» را دارد، مورد تردید قرار دارد؛ زیرا، مرحوم صدوق آن را در خصال و توحید به سند «احمد بن محمد یحیی عطار» نقل کرده است^۱ و او توثیق ندارد. (شهید صدر، ۱۴۲۶: ۶۲/۵)

هم‌چنین، مرحوم صاحب وسائل روایتی را از کتاب نوادر احمد بن محمد بن عیسی به سند اسماعیل جعفری، نقل کرده که شامل شش فقره و از جمله «ما لا یعلمون» است^۲ اما خود اسماعیل جعفری مشکل دارد هرچند طریق صاحب وسائل به کتاب نوادر همان طریق شیخ طوسی و هر دو صحیح اند. (همان: ۶۱)

بنابراین، شهید صدر از معدود فقهای است که حدیث رفع را به تفصیل بررسی سندی کرده و به نتیجه بسیار متفاوت از اسلاف خویش رسیده و بر آن پای فشرده است.

۲. شبهه حکمیه

شبهه حکمی درجایی است که حکم کلی شرعی میان یکی از احکام پنج‌گانه تکلیفی، مردد باشد. تردید میان وجوب و غیر حرمت را «شبهه وجوبی» و میان حرمت و غیر وجوب را «شبهه تحریمی» گویند. چنان‌که اگر حکمی مردد میان وجوب و حرمت باشد، دوران بین محذورین نامیده می‌شود. مقابل شبهه حکمی، شبهه موضوعی قرار دارد.

منشأ شک در این نوع شبهه، یا عدم نص یا اجمال و یا تعارض نصوص است و به همین خاطر که متعلق شک حکم شرعی قرار دارد از آن به شبهه حکمیه تعبیر شده و رفع آن هم منوط به شارع است که می‌تواند از طریق جعل حکم و یا روشن کردن مراد، به این وضعیت پایان دهد (شاهرودی، ۱۳۸۲: ۴/۴۶۵؛ مشکینی، ۱۳۷۴: ۱۴۷)

۳. شبهه موضوعیه

شبهه موضوعیه، شک در حکم شرعی جزئی موضوع و منشأ آن اشتباه در امور خارجی است؛ مانند آن که مکلف شک کند مایع موجود شراب است یا سرکه، در حالی که مفهوم شراب و سرکه و نیز احکام آن‌ها را می‌داند اما در این مایع موجود شک دارد و نمی‌داند مصداق کدام آن‌هاست و یا آن که مکلف حکم کلی موضوع خمر را می‌داند؛ یعنی می‌داند شرب خمر حرام است، اما شك می‌کند که آیا خمر موجود در این ظرف تبدیل به سرکه شده تا پاک‌شده باشد یا هنوز خمر است تا نجس و حرام باشد. بنابراین، در شبهه موضوعیه یا شک در موضوع خارجی است و یا در حکم جزئی موضوع خارجی (مرکز اطلاعات و مدارک اسلامی، ۱۳۸۹: ۵۰۳)

متغیرهای دلالی حدیث رفع

چنان‌که اشاره شد در متن حدیث رفع نه چیز از مسلمانان، رفع شده است: «رُفِعَ عَنْ أُمَّتِي تِسْعَةُ أَشْيَاءَ الْخَطَأُ وَالنَّسِيَانُ وَ مَا أُكْرِهُوا عَلَيْهِ وَ مَا لَا يَعْلَمُونَ وَ مَا لَا يَطِيقُونَ» (حر عاملی، ۱۴۰۹: ۱۵/۳۶۹)

بنابراین، یکی از آن موارد نه‌گانه در این حدیث، عنوان «ما لا يعلمون» است؛ یعنی آنچه را مسلمانان نمی‌دانند از آن‌ها، رفع شده چنان‌که رفتارهای ناشی از خطا، نسیان، اجبار و امور طاقت‌فرسا از آن‌ها، رفع شده‌اند. اصطلاحاً محل شاهد در مسئله برائت همین فراز حدیث است و به فقرات دیگر ربط ندارد و از این رو، سؤال اصلی این است: دقیقه چه چیزی تحت عنوان «ما لا يعلمون» از مسلمانان، رفع شده است؟ خاستگاه این سؤال ریشه در ابهام «ما» موصول دارد که در ظاهر مردّد بین سه احتمال ذیل است:

۱. خصوص الموضوع؛

۲. أو خصوص الحكم؛

۳. أو الأعمّ منهما...

و كيف كان لا إشكال في توقف إرادته [المعنى الثالث] على تكلف بعيد و تمحل بارد
فلا يحمل اللفظ عليه فبنى الاستدلال على إرادة المعنى الثانى فيدور الأمر بينه و بين
المعنى الأوّل و الذى يقربّه و يبعد المعنى الثانى أمور... (آشتياني، ۱۴۲۹: ۲۵۷/۴)
البتة اين نتیجه‌گیری، نظر شخصی شارح معروف فرائد الاصول؛ مرحوم آشتياني است؛
يعنى خروج استعمال موصول در اعمّ از حکم و موضوع از گردونه احتمالات تا اين اندازه مسلم
و قطعی نیست تا انتخاب آن مستلزم تکلف بعيد و تحميل خارج از ظرفيت ساختار کلام باشد
و به همين جهت برخی مانند مرحوم فيروزآبادي؛ شارح معروف اثر بزرگ ديگر در علم اصول،
برعكس ايشان استعمال موصول در همين احتمال سوم را، متعين می‌داند:
و الظاهر أن الاحتمال الثالث هو المتعين من بين الاحتمالات. (فيروزآبادي، ۱۴۰۰: ۲۴/۴)
اين برداشت‌های متناقض حداقل محورها و دامنه گفت‌وگوها را در خصوص دلالت حديث
رفع، ترسيم می‌کند و نشان می‌دهد برای استظهار تعميم و تخصيص از اين حديث روی چه
نقطه تمرکز داشته و آن را حل کرد.

امکان سنجی دلالت حديث رفع بر عموم

از جمله محورهای که در دلالت حديث رفع بر برائت مورد گفت‌وگو قرار گرفته، رفع عموم
شبهات است. بر اساس ترتيب شهيد صدر اين دومين محوری است که در دلالت حديث بايد
بررسی گردد. به نظر ايشان، اثبات عموميت دلالت آن متوقف بر اثبات اين دو چیز است:

۱. امکان عنصر مشترك بين شبهه حکميه و موضوعيه؛

۲. عدم وجود قرينه مبنی بر اختصاص دلالت آن به یکی از شبهات.

تفاوت مقام ثبوت و اثبات از ویژگی‌های روش مطالعاتی آن شهيد سعيد است که آن دورا
به صورت شفاف از هم تفکیک کرده است. البته محتوای آن در اندیشه اصوليان و حداقل از

دورهٔ شیخ انصاری به بعد در آثار اصولیان، منعکس شده است. در هر حال، مسئله در مقام ثبوت این است که مشکوک یا غیر معلوم در شبهات حکمیه، حکم است و این غیر از مشکوک در شبهات موضوعیه است که مکلف حکم کلی را می‌داند ولی نسبت به موضوع خارجی، شک دارد و از این رو، تلاش شده امکان یک عنصر جامع بین شبهات حکمیه و موضوعیه، جستجو و شناسایی گردد تا هر دو را پوشش دهد. روشن است اگر امکان چنین عنصر مشترک بین شبهات منتفی باشد امکان رفع و دلالت فقرهٔ مانند «ما لا یعلمون» بر هر دو نوع شبهه به نحو عام، منتفی خواهد بود.

در جست‌وجوی عنصر مشترک بین شبهات

آن‌گونه که شهید صدر استدلال آخوند خراسانی را تقریر کرده تصور وجه مشترک یا اصطلاحاً همان‌قدر جامع بین شبهات حکمیه و موضوعیه، کاملاً ممکن است:

شبههٔ حکمیه و موضوعیه اگرچه از نظر منشأ شک باهم اختلاف دارند ولی در هر صورت هر دو نوع شک، مصداق شیء اند. این از یک طرف و از طرفی، «ما» که از آداة موصول است در فقرهٔ «ما لا یعلمون» از حدیث رفع در همان مدلول خودش که مساوق با شیء است استعمال شده و معنای آن رفع چیزی است که غیر معلوم است. بنابراین، به لحاظ ثبوتی هر دو نوع از شبهه، شیء غیر معمول‌اند و می‌تواند مشمول دلیل رفع، واقع شوند. (شهید صدر، ۱۴۲۶: ۴۲/۵)

البته مطابق متن کفایة الاصول، استدلال آخوند مبتنی بر عمومیت عنوان «ما لا یعلمون» است که شبههٔ حکمیه و موضوعیه را باهم شامل می‌شود؛ زیرا، در هر دو مورد حکم غیر معلوم و مشکوک است و بر اساس این حدیث، رفع شده است:

فإن ما لا یعلم من التکلیف مطلقاً کان فی الشبهة الحکمیة أو الموضوعیة بنفسه قابل للرفع والوضع شرعاً وإن کان فی غیره لا بد من تقدیر الآثار أو المجاز فی إسناد الرفع إلیه فإنه لیس ما اضطرروا و ما استکروهوا إلى آخر التسعة بمرفوع حقیقة. (آخوند خراسانی، ۱۴۱۷: ۳۴۰)

بنابراین، به لحاظ ثبوتی شبهه حکمیه و موضوعیه یا به دلیل اشتراک در شیئیت و یا به دلیل انطباق عنوان «ما لا یعلم» مشمول حدیث رفع اند. در نتیجه، هر دو هم قابل رفع شرعی اند آن گونه که قابل وضع هم شرعی هستند. براین اساس، نیاز به تقدیر «مواخذه» هم نیست تا مانند شیخ نتیجه گیری کنیم که مرفوع حتماً فعل و مختص شبهه موضوعیه است؛ زیرا، مواخذه بر حکم معنا ندارد بلکه در قبال فعل است. (شیخ انصاری، ۱۴۱۶: ۴۲۸/۲) به نظر آخوند، تقدیر در صورتی ضرورت دارد که اسناد رفع در ظاهر با مشکل مواجه گردد و با توجه به آن که حکم از سوی شارع وضع می گردد از سوی شارع هم می تواند رفع می گردد و از این رو، هیچ مشکلی نیست تا برای رفع آن تقدیر مواخذه و یا آثار، لازم باشد و از این طریق نسبت رفع، تصحیح گردد. البته نسبت به فقرات دیگر ناگزیر به تقدیر خواهیم بود ولی تا آنجا که مربوط به ما لا یعلمون می شود ضرورتی برای اخذ تقدیر، احساس نمی شود.

پس، در هر دو مورد مشکوک و غیر معلوم حکم است و حداکثر تفاوت آن ها در منشأ شک است و این نمی تواند بر اصل مشکوک و مجهول که حکم است، سایه بیندازد و آن ها را متفاوت کند. بنابراین، از «ما» موصول در فقرات حدیث تکلیف، اراده شده است:

و هو إرادة التکلیف المجهول مطلقاً سواء كان سبب الجهل به فقد النص أو إجماله أو تعارض النصين أو الأمور الخارجية، فالمراد من الموصول خصوص التکلیف مع التعميم من حيث أسباب الجهل به. (اصفهانى، ۱۴۲۹: ۴۳۵/۲)

در نتیجه، مشکوک در شبهه حکمیه و موضوعیه، تکلیف مطلق است و بر اساس آن می توانند هردوی آن ها مدلول دلیل واحد واقع شوند هر چند اسباب شک در هر دو مورد اختلاف دارند؛ زیرا، در مورد نخست، منشأ شک و جهل به حکم عدم وصول آن به مکلف در اثر فقدان نص یا اجمال آن و یا تعارض نصین است اما در شبهه موضوعیه، امور خارجی است.

نکته شایان توجه در تقریر استدلال آخوند توسط شهید صدر، تمرکز بر شیئیت شبهات است که از آن در مقام جست و جو از قدر جامع بین آن ها، برجسته و مورد توجه قرار گرفته است. آن گونه که از درس شریف ایشان تقریر شده استدلال آخوند مبتنی بر محور شیئیت در شبهات است؛ از این منظر، شبهات اعم از حکمی و موضوعی، داخل در مفهوم شیء اند و از این جهت

می‌توانند مشمول حدیث رفع واقع شوند؛ زیرا، ما موصول در فقره ما لا یعلمون به معنای موضوع له خودش؛ یعنی شیء استعمال شده است.

تردید وجود ندارد که بر هر دو شبهه شیء صادق است ولی این تنها وجه اشتراک هر دو شبهه نیست بلکه تمام موجودات عالم شیء و از این جهت باهم اشتراک دارند و شارع در مقام صدور امتنان که طبعاً ناظر به حوزه اختیارات و تشریحات اوست نمی‌تواند تا این اندازه مبهم و کلی، حکم صادر کند. بنابراین، آن‌گونه که مرحوم اصفهانی و یا خویی تقریر کرده‌اند ابهام موصول توسط صله اش زدوده شده و استدلال آخوند متمرکز بر بُعد حکمی شبهات و مرتبط با آنهاست. برخی اصولیان به درستی صله موصول را به عنوان قرینه متصل برای رفع ابهام موصول، مطرح کرده است. (روحانی، منتقى الأصول: ۳۹۲/۴) در تمام موارد قرینه بخصوص از نوع متصل آن ظهور ذی‌القرینه را محدود می‌کند و این مجال را نمی‌دهد که در معنای وضعی خود ظهور پیدا کند.

بنابراین، اگر صله در معنای حکم و یا در معنای اعم از حکم و موضوع، استعمال شده از موصول هم در همان جهت ابهام‌زدایی و قرینه‌سازی شده است. مهم‌ترین قرینه برای محدود کردن دامنه دلالت موصول، اولاً، توجه به نقش صله در ابهام‌زدایی از موصول است؛ یعنی این‌گونه نیست که موصول همواره بر همان ابهام خود باقی بماند بلکه توسط صله ابهام‌زدایی شده و مراد از آن، شفاف می‌گردد. ثانیاً، امتنانی بودن جهت صدور حدیث و محدودیت آن به قلمرو حوزه تشریحات است؛ یعنی شارع در حوزه اختیارات و امور تشریحی، اقدام به رفع کرده است و بیش از این از آن انتظار نمی‌رود و ثالثاً افزون بر همه، بر اساس استدلال آخوند در کفایه، اسناد رفع به «ما لا یعلم» است.

نقدها و راه‌حل‌ها

اکثریت اصولیان و از جمله چنان‌که گذشت شهید صدر برای امکان‌سنجی دلالت حدیث رفع بر عموم جریان برائت در شبهات، تحلیل آخوند را حائز اهمیت دیده و آن را مبنا قرار داده است. هم‌چنین، در مقام نقد آن بازهم نظر آخوند را محور قرار داده و این بیان را از ایشان در نقد استدلال قبلی به این شرح بازگو کرده است:

اگر موصول به معنای شیء و جامع بین تکلیف و موضوع خارجی، اتخاذ شود مستلزم اسناد دوگانه و متضاد در کلام خواهد شد؛ زیرا، اسناد رفع به حکم حقیقی است؛ یعنی شارع می‌تواند حکم را به صورت حقیقی رفع و زایل کند اما اسناد آن به موضوع خارجی مجازی خواهد بود؛ زیرا، موضوع خارجی و تکوینی حقیقتاً قابل رفع نیست تا شارع آن را از جایگاه شارعیت، رفع و نفی کند. در نتیجه، جمع بین این دو نوع اسناد در استعمال واحد، غیر معقول است. (شهید صدر، ۱۴۲۶: ۴۲/۵)^۳

بر اساس این تحلیل، واقعیت شک در حکم و موضوع خارجی کاملاً مختلف است و از این جهت، نمی‌توان «ما» را در جامع بین آن‌ها، استعمال کرد بلکه در واقع جامعی بین آن‌ها وجود ندارد و از این رو، با توجه به این که اسناد به هر دو شبهه معقول نیست اسناد رفع یا به حکم است و یا موضوع خارجی. در نتیجه، تصور جامع بین شبهات حکمی و موضوعی منتفی است و هر دو نمی‌توانند مشمول حدیث رفع قرار بگیرند. البته جمع بین چند نوع اسناد در کلام واحد مشکل ندارد اما جمع چند اسناد در یک کلمه و با استعمال واحد، غیر معقول است و ظاهراً رفع در حدیث با یک اسناد به امور نه‌گانه، نسبت داده شده است. در نهایت، اگر رفع به تمام امور نه‌گانه اسناد داده شده و مراد از آن به هر دلیل فعل و موضوع خارجی باشد، اسناد مجازی بوده و شامل حکم نخواهد شد. (خویی، ۱۴۲۰: ۲۶۰/۲)

چنان‌که شهید صدر تقریر کرده خود آخوند این انتقاد را بر استدلال خودش، مطرح کرده و به این ترتیب مدافعان جریان براءت در شبهات حکمیه و موضوعیه را بر اساس حدیث رفع، به چالش کشیده است. بر همین اساس، برخی اصولیان تلاش کرده‌اند از استدلال نخست آخوند مبنی بر امکان قدر جامع بین شبهات، دفاع کنند. برخی از این دفاعیات را شهید صدر تبیین و احیاناً نقد، کرده است:

۱. امکان تعدد اسناد در اعتباریات

از جمله اصولیانی که چالش اسناد دوگانه در استعمال واحد را پاسخ داده، مرحوم اصفهانی است؛ به نظر وی، تعدد اسناد حقیقی و مجازی در استعمال واحد، اشکال ندارد؛ زیرا، تقابل

حقیقت و مجاز قبیل تقابل متضادین مانند سیاهی و سفیدی نیست تا در یک مورد قابل جمع نباشد بلکه اختلاف آن‌ها اعتباری است و از این رو، می‌توان در اسناد واحد هردوی آن‌ها را به لحاظ حیثیتی مغایر باحیثیت دیگر اعتبار کرد. پس، اسناد رفع در حدیث به شیء به اعتبار انطباق آن بر حکم حقیقی و به اعتبار انطباق آن بر موضوع خارجی، مجازی خواهد بود.

فأن الحاجة إلى الاسناد الجامع بين الاسنادین إنما تثبت إذا كان اتصاف الاسناد الواحد- بكونه إلى ما هو له، و إلى غیر ما هو له- من باب اتصاف الواحد بوصفین متقابلین، و هو محال، فلا بد من تعقل إسناد جامع، و هو أيضا محال، لعدم خروج الطرف عن كونه ما هو له، أو غیر ما هو له، و إلا فلا إسناد.

مع أن اتصاف الاسناد الواحد بوصفین متقابلین- إذا كانا اعتباریین- معقول، لتعقل اعتبارین فی واحد، بلحاظ كل منهما له اعتبار مغایر لاعتبار آخر. (اصفهانی، ۱۴۲۹:

۵۰-۴۹/۴)

چنان‌که ملاحظه می‌گردد از نظر اصفهانی، اسناد رفع به شیء (موصول) واحد است اما همین شیء به لحاظ آن‌که در خارج هم بر حکم و هم موضوع خارجی منطبق می‌گردد، به حقیقت و مجاز منشعب و متصف می‌شود و کاملاً درست هم هست؛ اتصاف اسناد به این دو وصف اعتباری مانند اتصاف جسم به سیاه و سفید نیست که متضاد و غیر قابل جمع در جسم واحدند بلکه اتصاف به دو وصف اعتباری است. این سنخ تحلیل چنان‌که شهید صدر توضیح داده مشکل را از مرحله اسناد به مرحله انطباق، تحویل برده است و البته که راه حل مسئله نیست. چالش اسناد متعدد، در مرحله استعمال و اسناد کلامی است. در این مرحله، ظرفیت اسناد به لحاظ ابزار کلامی، محدود است و نمی‌شود چند اسناد را با استعمال هر هیئت و نسبت کلامی، عملیاتی کرد. بنابراین، در این مرحله یا استعمال حقیقی و یا مجازی است و هردوی آن‌ها همزمان معقول و برای متکلم ممکن نیست؛ زیرا، اسناد به حکم، اسناد حقیقی و اسناد به موضوع، اسناد مجازی است و جامع بین این هر دو هم وجود ندارد. در نتیجه، اگر رفع به حکم اسناد داده شده باشد محال است موصول نسبت به غیر حکم اطلاق داشته باشد و هم‌چنین، بالعکس. (شهید صدر، ۱۴۲۶ق: ۴۲/۵-۴۳)

۲. اسناد رفع به عموم تکلیف

برخی مانند مرحوم عراقی تعدد اسناد را از طریق تعلق رفع به تکلیف، حل کرده‌اند؛ بر اساس این راه حل، رفع به شیء، نسبت داده نشده تا با اجتماع و تعدد اسناد مختلف، مواجه شویم بلکه به عنوان واحد تکلیف نسبت داده شده که گاهی به صورت کلی مشکوک است مانند شک در حکم استفاده از تنباکو و گاهی به صورت جزئی است مانند شک در حکم فلان مانعی که عنوان آن بین آب و خمر، مشتبّه است. در هر حال، در هر دو مورد متعلق شک و جهل حکم است و رفع به صورت حقیقی به آن اسناد داده شده است؛ زیرا، تکلیف حقیقتاً قابل رفع است چنان که قابل وضع هم هست:

ان المراد من الموصول فیما لا یعلم هو مطلق الحكم الشرعی المجهول الجامع بین الشبهات الحکمیة و الموضوعیة، حیث لا فرق بینهما إلا ان منشأ الشک فی الشبهات الحکمیة فقد النص أو إجماله و فی الشبهات الموضوعیة الأمور الخارجیة و لا یوجب ذلك فرقا بینهما فی إضافة الرفع و اسناده إلى الموصول كما هو ظاهر. (عراقی، ۱۴۱۷: ۲۱۷/۳)

مرحوم خوئی هم در مقام پاسخ از اختصاص حدیث رفع به شبهات موضوعیه این گزینه را مطرح کرده است:

شمول الحدیث للشبهات الموضوعیة لا یقتضی ارادة الفعل من الموصول بل یکفی ارادة الحكم منه با اعتبار أن مفاده حیثیث أن الحكم المجهول مرفوع؛ سواء كان سبب الجهل به عدم تمامیة الحججة علیه من قبل المولی كما فی الشبهات الحکمیة أو الامور الخارجیة كما فی الشبهات الموضوعیة. (خوئی، ۱۴۲۰: ۲۶۳/۲)

چنان که برخی از مقرران درس اصول شهید صدر اشاره کرده اصل تصور جامع تحت عنوان تکلیف از مرحوم آخوند است و در هر حال، تصور آن حداکثر اشکال را نسبت به فقره «ما لا یعلمون» حل می کند ولی نسبت به سائر فقرات مشکل باقی می ماند؛ زیرا، مراد از ما لا یطیقونه، ما یضطر الیه و مانند آن ها، فعل خارجی است و در نهایت معضل تعدد اسناد بر اساس تصور جامع مانند تکلیف، حل نمی گردد. (حائری، ۱۴۰۸: ۱۶۲/۳؛ عبدالساتر، ۱۴۰۸: ۱۰۷/۱۱)

البته ناتمامی این پاسخ مبتنی بر اعتبار ضرورت حفظ سیاق در حدیث رفع است؛ یعنی برفرض فراگیر بودن یک نظم کلی بر تمام فقرات حدیث، پاسخ عراقی معضل تعدد اسناد را حل نمی‌تواند. روشن است چنان‌که ضرورتی برای حفظ نظم آن احساس نشود، تحویل اسناد متعدد در ما لا یعلمون به تکلیف، می‌تواند راه‌حل تلقی شود و ما برای تصور جامع بین شبهات حکمیه و یا موضوعیه بیش از این، انتظار نداریم.

۳. مجازیت اسناد

چالش اصلی در شمول حدیث رفع نسبت به شبهات حکمیه و موضوعیه بر اساس نظر مرحوم آخوند، جمع بین اسناد حقیقی و مجازی در کلام واحد بود. شهید صدر بعد از آن‌که به‌صورت نسبی راه‌حل مرحوم عراقی می‌پذیرد، خودش راه‌حلی ارائه می‌کند که مشکل تعدد اسناد را حل کرده و هم تا حدودی سیاق موجود نسبت به فقرات دیگر را حفظ کند. این راه‌حل مبتنی بر مجازیت اسناد نسبت به تمام فقرات است:

اسناد رفع در حدیث درهرحال، مجازی است؛ زیرا، رفع واقعی و حقیقی معنا ندارد و هرچه هست رفع ظاهری است که آن‌هم مبتنی بر مجاز و عنایت است؛ فرقی نمی‌کند به فعل و موضوع خارجی نسبت داده‌شده باشد و یا به حکم. بنابراین، هیئت کلام واحد در اسناد مجازی استعمال شده و مراد از آن این است: مشقت‌ها و پیامدهای مترتب بر ما لا یعلمون، ما لا یطیقون و مانند آن‌ها، رفع شده است نه خود آن‌ها؛ فرقی ندارد مجهول و مشکوک و یا چیزی فراتر از توان، حکم باشد یا موضوع و فعل خارجی. (شهید صدر، ۱۴۲۶: ۴۴/۵)

راه‌حل شهید را می‌توان به ترتیب ذیل تجزیه کرد:

الف) أنّ الرفع لیس رفعاً حقیقیاً للتکلیف الواقعی المشکوک، و حینئذٍ، إذا جمعنا فی اسم الموصول الذی هو «ما»، فی قوله: «رفع ما لا تعلمون»، بین التکلیف و الموضوع، فإنه لا یلزم من ذلك الجمع فی إسناد واحد بین الرفع الحقیقی، و المجازی.
(عبدالساتر، ۱۴۰۸: ۱۰۹/۱۱)

ب) رفع امور نه‌گانه در حدیث، ناگزیر ظاهری است؛ یعنی بر اساس این حدیث در ظرف

شک و جهل لازم نیست نسبت به حکم مشکوک احتیاط کرد هر چند خود آن حکم در واقع هست و رفع نشده است. التزام به رفع واقعی، مستلزم تصویب و اختصاص احکام شرع به عالمان است که هر دو در فقه و کلام امامیه، بالضروره باطل اند.^۴

ج) امور نه‌گانه در حدیث قابل‌رفع نیست و در واقع رفع به آثار آن‌ها نسبت داده شده است؛ یعنی مراد از رفع اشیاء مانند ما لا یعلمون، ما لا یطیقون و آنچه در دیگر فقرات ذکر شده، رفع آثار مترتب بر آن‌هاست؛ مثلاً، مکلف در قبال آثار مترتب بر حکم مجهول و یا فعلی که عنوان آن مجهول است به مقتضای این حدیث هیچ مسئولیتی ندارد.^۵

در نتیجه، به لحاظ ثبوتی تصور جامع بین شبهات حکمیه و موضوعیه، ممکن است و آن عنوان آثار مترتب بر اشیاء نه‌گانه‌ای است که در حدیث ذکر شده‌اند و یکی از موارد آن، آثار مترتب بر «ما لا یعلمون» است؛ این عنوان بر حکم غیر معلوم و فعل و موضوع خارجی مشتبه، هر دو تطبیق می‌کند.

قرائن اثباتی در حدیث رفع

چنان‌که یادآوری گردید شهید صدر دلالت حدیث رفع بر براءت را در تمام شبهات، از دو منظر بررسی کرده است؛ منظر نخست که در بخش قبل گذشت مبتنی بر امکان‌سنجی دلالت حدیث بر عموم بود. ایشان به‌طور مشخص این مسئله را دنبال کرد تا یک عنصر جامع بین شبهات حکمی و موضوعی را شناسایی کند که به‌عنوان جامع بر هر دو شبهه صدق کند و مستلزم فساد اسناد متعدد در کلام واحد هم نشود. در خلال این رفت‌وبرگشت‌ها اثبات شد عنصر جامع بین شبهات آثار مترتب بر آن‌هاست؛ فرقی نمی‌کند شبهه ناشی از تردید در اصل حکم کلی باشد و یا حکم جزئی فلان موضوع و فعل مکلف اما در هر حال، اگر وجه مشترک بین آن‌ها ثابت گردید نوبت به این می‌رسد تا در مقام اثبات و از قرائن موجود در کلام بحث گردد؛ زیرا، احتمال دارد شارع در مقام بیان، رفع را به شبهات موضوعی و یا حکمی اختصاص داده باشد. چنان‌که خواهیم دید برخی ادعا کرده‌اند سازوکار موجود در حدیث بیانگر اختصاص آن به یکی از این دو نوع شبهه، است.

مقتضای اصل

تشکیک در دلالت حدیث رفع بر جریان برائت در شبهات حکمی و موضوعی را بیش از همه شیخ انصاری، دامن زده است. هم‌چنین، شارحان اثر وزین ایشان در این قسمت جهد عظیم کرده تا ایده‌ها و نکته‌هایی را که ایشان مبنی بر اختصاص حدیث به شبهات موضوعی مطرح کرده، تحت عنوان چند امر صورت‌بندی استدلالی کند. (آشتیانی، ۱۴۲۹: ۲۵۷/۴)

از نظر شهید، اصل بعد از امکان تصویر جامع بین هر دو شبهه، اطلاق موصول در فقرات حدیث رفع است:

مقتضی الاصل اطلاق الموصول للشبهتين مع بعد أن تمّ تصوير الجامع فی الجهة السابقة، فلا بدّ لمدعی التقييد من ابراز مقید. (شهید صدر، ۱۴۲۶: ۴۴/۵)

با توجه به این که اولاً، جامع بین شبهات قابل تصور است و ثانیاً، موضوع له موصول هم عام است علی القاعده باید موصول در معنای عام خودش که همان جامع است، استعمال شده باشد؛ یعنی به مقتضای اصالة الحقیقه لفظ در معنای حقیقی خودش استعمال شده است. بنابراین، هر گمانه و ادعای خلاف این معنا، نیاز به دلیل و قرینه دارد.

قرائن برخلاف اصل

چنان که شهید صدر اشاره کرده مدعیان قرینه برخلاف اصل دو راه کاملاً متقابل را رفته‌اند؛ یعنی برخی از آن‌ها به اختصاص حدیث رفع به شبهات موضوعی اذعان کرده و برخی برعکس آن‌ها از اختصاص حدیث به شبهات حکمی، سخن گفته است. در هر حال، هر کدام از منظری، عمومیت آن را انکار کرده است.

وحدت سیاق

قرینیت وحدت سیاق و دخالت آن در ظهور حدیث را رفع شاید نخستین بار مرحوم شیخ انصاری، مطرح کرد؛ به نظر ایشان، موصول در «ما لا يعلمون» ظهور در شبهات موضوعی دارد؛ زیرا، در فقرات دیگر جز به این معنا استعمال نشده است:

أنّ الظاهر من الموصول في «ما لا يعلمون» - بقرينة أخواتها - هو الموضوع، أعنى فعل المكلف الغير المعلوم، كالفعل الذي لا يعلم أنه شرب الخمر أو شرب الخلّ وغير ذلك من الشبهات الموضوعية، فلا يشمل الحكم الغير المعلوم. (شيخ انصاری، ۱۴۱۶: ۴۲۸/۲)

چنان که ملاحظه می‌گردد از نظر شیخ ظهور موصول در فقرات دیگر بر فعل، قرینه بر این است که در «ما لا يعلمون» هم باید مراد از آن فعل باشد. به تعبیر شهید صدر، وحدت ظهور موصول در فقرات هشت‌گانه حدیث در موضوع خارجی، ایجاب می‌کند موصول در ما لا يعلمون هم بر فعل حمل شود:

فبظهور السياق في وحدة المراد يحمل الموصول في ما لا يعلمون، على الفعل. (شهید صدر، ۱۴۲۶: ۴۴/۵)

البته خود شیخ از وحدت سیاق و مقتضای آن نام نمی‌برد اما اکثر اصولیان بعد از شیخ عنوان این نحوه استدلال را تمسک به سیاق، گذاشته‌اند و شهید صدر آن را در جایگاه قرینه داخلی کلام، ارتقا داده و از آن به این عنوان، یاد کرده است.

به هر حال، بر اساس این تحلیل، وحدت نظم حاکم بر یک کلام مقتضی آن است که «ما» موصول در تمام فقرات به صورت هماهنگ، معنا شود و چنان که در فقرات قبل مراد از ما «الفعل الذي لا يطيعون»، «الفعل الذي يكرهون عليه» و «الفعل الذي يضطرون اليه» است در «ما لا يعلمون» هم مراد از آن فعلی است که حکم آن مشکوک است و نمی‌شود متفاوت معنا گردد و از آنجاکه این پدیده‌ها تکوینی و هستند معلوم می‌شود مراد از رفع آن‌ها هم رفع آثار مترتب بر آن‌هاست؛ زیرا، جز این، نسبت رفع به مواخذه غیر معقول است و نمی‌توان ملتزم شد که مواخذه بر تکلیف مجهول، رفع شده است؛ انسان نسبت به حکم مجهول، تکلیفی ندارد تا مواخذه‌اش رفع گردد. در نتیجه، بر اساس الزامات دلالت اقتضا، آنچه رفع شده تمام آثار مترتب بر فعل مشکوک است و این اقرب احتمالات نسبت به معنای حقیقی است؛ یعنی اگر نمی‌توان به خاطر محذورات، رفع را بر معنای حقیقی آن حمل کرد باید بر محمل نزدیک به حقیقت، تفسیر کرد: أنّ المقدرّ في الرواية - باعتبار دلالة الاقتضاء - يحتمل أن يكون جميع الآثار في كلّ واحد من التسعة، و هو الأقرب اعتباراً إلى المعنى الحقيقي. (شيخ انصاری، ۱۴۱۶: ۴۲۸/۲)

نفی تمام آثار یک چیز، نزدیک تر از هر چیز دیگر به نفی خود آن است؛ یعنی درست است در ظاهر پدیده‌های خطا، نسیان، اکراه و مشکوک وجود دارند اما از آنجاکه هیچ اثری بر آنها مترتب نیست وجودشان کالعدم است و گویا اصلاً نیست؛ این مجاز همه مجازات دیگر به حقیقت نزدیک تر است.

بنابراین، مطابق استدلال شیخ اولاً، بر اساس سیاق جاری در حدیث، رفع در تمام فقرات به فعل و موضوع مشکوک نسبت داده شده است و ثانیاً، ضرورت تقدیر مواخذه ایجاب می کند بازهم مشکوک و مرفوع فعل باشد؛ زیرا، مواخذه بر حکم معنا ندارد.

تحلیل وحدت سیاق در حدیث رفع

استظهار و تفسیر متن، اصول و قواعد شناخته شده‌ای دارند و سیاق کلام در ظاهر از هیچ کدام آنها نیست. افزون بر این، تعریف اصطلاحی هم از آن در منابع اصولی ذکر نشده و تمام گفت‌وگوها از آن در علم اصول به صورت جدی، مربوط به تفسیر همین حدیث شریف می گردد. از میان اصولیان مرحوم عراقی و شهید صدر از آن به عنوان قرینه، یاد کرده‌اند. (عراقی، ۱۴۱۷ق: ۲۱۶/۳؛ شهید صدر، ۱۴۲۶: ۴۴/۵) بر این اساس، همان گونه که برخی قرائن موجب تغییر مراد از لفظ می گردد نظم حاکم بر یک واحد کلامی هم می تواند در انعقاد ظهور جدید، تعیین کننده باشد. تمام اصولیانی که از دلالت عام حدیث رفع دفاع کرده‌اند، اعتبار سیاق و ضرورت حفظ آن را در اینجا مفروض گرفته و تلاش کرده بین عموم «ما» در عموم با سیاق، تعامل برقرار کنند. بنابراین، باید از قبل این ذهنیت را داشت که منتقدان استدلال شیخ، ضرورت حفظ سیاق را انکار نکرده بلکه آن را توجیه کرده‌اند:

۱. شهید صدر

اختلافی که بین دو لفظ و یا دال واحد در یک سیاق تصور می گردد، باید در یکی از این سه سطح باشد:

۱. مدلول استعمالی: مثلاً، در جمله: «زر الإمام و صلّ خلف الإمام»؛ امام را زیارت کن

و پشت سر امام به نماز اقتدا کن، واژه امام تکرار شده ولی در دو معنای مختلف و خلاف سیاق استعمال شده است؛ یعنی مراد از آن در جمله نخست امام معصوم و در جمله دوم امام جماعت است.

۲. مدلول جدی: در تعبیر: «أكرم العلماء و قلد العلماء»؛ علما را احترام کن و از علما تقلید کن، منظور جدی گوینده بر اساس قرائن خارجی مشخص است که از علما یک معنا را اراده نکرده است بلکه مرادش از علمایی که باید از آنها تقلید کرد عالمان عادل و با شرایط ویژه است اما مراد جدی او از علما در اکرم العلماء، اطلاق دارد.

۳. مصداق خارجی: مثلاً، گفته‌اند: «لا تغصب ما تأكله و لا تغصب ما تلبسه»؛ نه آنچه را می‌خوری غصب کن و نه آنچه را می‌پوشی غصب کن. در این مثال، مراد استعمالی و جدی از غصب واحد است ولی مصداق خارجی مغضوب‌ها، اختلاف دارند.

مخالفت با سیاق منوط به اختلاف در دلالت استعمالی لفظ است و چنان‌که لفظ مکرر در این سطح مدلول واحد داشته باشد، سیاق حفظ‌شده است و برای وحدت سیاق بیش از این هماهنگی لازم نیست. بنابراین، مدلول استعمالی «ما» در حدیث رفع در تمام فقرات باهم اختلاف ندارند بلکه در تمام آن موارد در مفهوم شیء استعمال شده و اختلاف آن مربوط به مصداق انطباق در خارج است؛ زیرا، در بحث الفاظ و ظهورات ثابت‌شده که قرینه بر مراد جدی حتی از نوع متصل آن، در ظهور استعمالی اختلال وارد نمی‌کند. (شهید صدر، ۱۴۱۵: ۱۸۳/۲)

در نتیجه، انطباق حدیث رفع، بر رفع تکلیف و موضوع در «ما لا يعلمون»، مخل به سیاق کلام نیست؛ زیرا، ما در فقرات خطا، نسیان، اضطراب و اکراه هم در معنای شیء استعمال شده که واحد است و آنچه باهم اختلاف دارند مصادیق آن‌هاست و این ربط به دلالت استعمالی و حتی جدی ندارد تا سیاق کلام را مختل کند. (شهید صدر، ۱۴۲۶: ۴۴/۵-۴۵)

به همین مضمون اصولیان دیگر نیز مانند مرحوم خوئی وحدت سیاق را در حدیث رفع بر فرض دلالت آن بر عموم شبهات، قبلاً توجیه کرده بودند:

موصول مانند «ما» از مبهمات است که با صله خود تعریف می‌شود و از این رو، در حدیث

رفع گویا امام علیه السلام این گونه فرموده است: «رفع الشیء الذی لا یعلم»، «الشیء الذی لا یطیقون»، «الشیء المضطرّ الیه» و مانند آن‌ها. بنابراین، موصول در تمام فقرات به معنای خودش استعمال شده ولی شیء مضطرّ الیه در خارج جز بر افعال خارجی منطبق نمی‌گردد و هم‌چنین، شیء مکره اما شیء مجهول برخلاف آن‌ها بر موضوع و حکم باهم، منطبق می‌گردد. اختلافی اگر هست در معنای صله است و این اختلاف موجب اختلاف در مستعمل‌فیه آداة موصول، نمی‌شود. (خویی، ۱۴۲۹: ۲/۶۶۰)

مفروض مرحوم خویی و شهید صدر و نیز اصولیان دیگر که وحدت سیاق را در حدیث بر اساس وحدت مستعمل‌فیه موصول، توجیه کرده‌اند عدم اخلال قرینه، در ظهور تصویری لفظ است؛ یعنی حتی اگر قرینه از نوع متصل در کلام ذکر گردد موجب تصرف در ظهور وضعی و تصویری، کلمه نمی‌شود. بنابراین، اگر در این مبنا خدشه شود و صحت آن مورد تردید قرار گیرد این پاسخ نمی‌تواند از وحدت سیاق حدیث بر اساس اختلاف معانی صله موصول، دفاع کند؛ زیرا، صله موصول حداقل نقش کمتر از قرینه متصل را در کلام ندارد و چنانچه معنای آن مختلف و متقابل باشد معنای موصول هم در آن جهت مصادره و در نتیجه مختلف خواهد شد و اتفاقاً، مرحوم روحانی از اصولیان معاصر بر اساس همین مبنا از توجیهاات فوق انتقاد کرده است: مقتضای قرینه در فقرات دیگر حدیث اختصاص موصول به شبهات حکمی است؛ زیرا، قرینه در اینجا از نوع منفصل نیست تا مخل ظهور استعمالی موصول در عموم نشود بلکه صله موصول از نوع قرینه متصل است و مجالی برای ظهور موصول در عموم باقی نمی‌گذارد. بنابراین، ظهور موصول در موضوعات مانند افعال اضطراری، اکراهی و طاقت‌فرسا، دایره شمول موصول را تضییق می‌کند چنان‌که قید عادل در «اکرم العالم العادل» مراد استعمالی از عالم را تضییق می‌کند و این که مراد از آن مطلق عالم نیست. بنابراین:

إذا ثبت ان المراد الاستعمالی من الموصول فی سائر الفقرات هو خصوص الشیء الذی یقبل الاضطرار و غیره المساوق للفعل، فیکون الالتزام بكون المراد منه فیما لا یعلمون مطلق الشیء أعم مما یقبل الاضطرار و ما لا یقبله كالحکم منافیا للظهور السیاقی. (روحانی، ۱۴۱۳: ۴/۳۹۲)

به نظر می‌رسد اصرار بر وحدت سیاق حدیث رفع بر اساس وحدت استعمال موصول در شیء که مشترک بین حکم و موضوع است، نتیجه‌بخش نیست؛ زیرا، با وجود قرینه متصل در کلام ظهور لفظ از آغاز محدود شده و عمومی برای آن تصور نمی‌گردد و این یکی از تفاوت‌های منحصص متصل و منفصل است (آخوند خراسانی، ۱۴۲۶: ۲۱۹)^۶ این نظریه در قرینه هم تطبیق می‌کند و بلکه منحصص هم خودش از مصادیق قرینه و وجه تقدم آن بر عام هم از منظر شهید صدر بر اساس قرینیت، تحلیل می‌شود.^۷

۲. آقا ضیاء عراقی

مرحوم عراقی قرینیت سیاق را آن‌گونه مرحوم شیخ تقریر کرده قبول دارد ولی این قرینه را با یک قرینه دیگر در تعارض می‌بیند و آن صدق عنوان «ما لا یعلمون» بر حکم مجهول به صورت حقیقی و نسبت به موضوع، بالعنایه و المجاز است؛ در شبهات موضوعی، ذات موضوع مجهول و مشتبه نیست بلکه عنوان مجهول است و از این رو، عرفاً تحفظ بر استعمال حقیقی بر حفظ سیاق، تقدم و ترجیح دارد و در نتیجه:

فتوصیف ذات الموضوع بالجهل یكون من باب توصیف الشیء بحال متعلقه، فهذا غیر مشمول لإطلاق الحدیث، فإنّ الإطلاق إنّما یتکفّل شمول المفهوم لأفراده الحقیقیة، لا لأفراد العنائیة. (حائری، ۱۴۰۸: ۱۶۸/۳)

بنابراین، کاملاً برعکس امثال شیخ انصاری که اختصاص حدیث رفع را به شبهات موضوعی، مقرون به سیاق می‌دانستند اختصاص آن به شبهات حکمی، مقرون به قرینه اقوی است؛ یعنی قرینیت استعمال لفظ در معنای حقیقی از سیاق اقوی است.

شهید صدر استدلال عراقی را قانع‌کننده نمی‌داند؛ زیرا، اولاً، اگر مسئله، صدق موصول است آن بر مجهول‌العنوان هم صدق می‌کند و بیش از این نیاز نیست؛ مثلاً، به فعلی که معلوم نیست آیا مصداق شرب خمر است یا آب، می‌توان عنوان مجهول را بدون مسامحه و مجاز به آن نسبت داد و از این جهت با حکم مجهول تفاوتی ندارد و اتفاقاً، نسبت آن به عنوان مناسب‌تر از نسبت به ذات موضوع است؛ زیرا، متعلق وضع و رفع به لحاظ آن که حکم شرعی است جز

عنوان چیزی دیگر نمی‌تواند باشد.

ثانیاً، در برخی شبهات موضوعی خود ذات موضوع شبهه دارد مانند شک در وجوب به خاطر حصول استطاعت؛ مثلاً، شخصی نمی‌داند آیا مالکیت او بر فلان مال تثبیت شده تا مستطیع شده باشد یا نه تا همچنان غیر مستطیع مانده باشد و اگر این مورد از شبهات را پوشش دهد سائر موارد را هم پوشش خواهد داد و هیچ فقیهی از این جهت بین شبهات موضوعیه قائل به تفاوت نشده است. (همان)^۱

مطابق متن تقریر شده از بیان شهید صدر، عراقی در مقام تعارض قرینیت سیاق با قرینیت استعمال لفظ در معنای حقیقی، جانب دوم را گرفته و از اختصاص حدیث رفع به شبهات حکمی، دفاع می‌کند اما یادداشت مقرر درس ایشان در مباحث الاصول، نشان می‌دهد: اولاً، عراقی بر اساس حفظ سیاق استدلال می‌کند و ثانیاً، نمی‌خواهد مدلول حدیث را به سمت شبهات حکمی، سوق دهد بلکه آن را در قبال اختصاص به شبهات موضوعی، مطرح و در نهایت از عموم حدیث رفع، دفاع می‌کند. (شهید صدر، ۱۴۰۸: ۱۶۹/۳) متن که از درس عراقی تقریر شده این است: موصول در «ما لا یعلمون» ظهور در این دارد که خود آن غیر معلوم است چنان‌که در عناوین دیگر مانند اضطرار و اکراه هم قضیه از همین قرار است و خود موصول معروض این اوصاف، قرارگرفته است. بنابراین، تخصیص موصول به شبهات موضوعی، با این ظهور در تنافی قرار دارد؛ زیرا، در آن موارد خود فعل معروض جهل نیست بلکه عنوان آن مجهول است؛ مکلف نمی‌داند عنوان فعلی که انجام می‌دهد؛ مانند شرب مایع چیست. در نتیجه، یا باید سیاق را از جهت ظهور موصول در رفع خود اشیاء، حفظ کنیم و آن را به شبهات حکمی اختصاص دهیم و یا جانب سیاق در موضوعات را بگیریم و شبهات حکمی را از تحت آن اخراج کنیم. روشن است از نظر عرف، گزینه نخست، متعین است. (عراقی، ۱۴۱۷: ۲۱۶/۳)

شاید وجه تعین عرفی تقدم چنین سیاق از نظر عراقی این است که ظهور ما لا یعلم در خود اشیاء، مجال ظهور آن را در موضوعاتی که عنوانشان مجهول است، اصلاً سلب می‌کند و نمی‌گذارد تا منعقد شود.

به هر حال، به نظر شهید صدر نه اعتبار وحدت سیاق مبنی حفظ ظهور موصول در موضوعات می‌تواند حدیث رفع را به شبهات حکمی اختصاص دهد و نه در مقابل ظهور آن در خود اشیاء مرفوعه می‌تواند آن را ویژه شبهات حکمی قرار داده بلکه با توجه به عمومیت موضوع له موصول، رفع شامل هر حکم و موضوع مجهول می‌گردد. چنان‌که در پاسخ استدلال شیخ توضیح داده شد تفسیر حدیث بر محمل عموم، هم به سیاق کلی روایت آسیبی نمی‌زند چنان‌که صدق عنوان ما لا یعلم به خود حکم مانع از صدق آن به عنوان مشتبه در موضوعات خارجی نیست تا به شبهات حکمی، اختصاص پیدا کند. بنابراین، دلالت حدیث رفع بر برائت در شبهات حکمی و موضوعی تمام است.

نتیجه

دلالت حدیث رفع بر عموم شبهات حکمی و موضوعی را شهید صدر دو مرحله تفکیک و بررسی کرده است. ایشان در مرحله نخست؛ یعنی در مرحله شناسایی قدر جامع میان این هر دو شبهه، محور نقض و ابرام‌ها را تفکر اصولی مرحوم آخوند خراسانی، قرار داده است. مطابق تقریب و ترتیب شهید، به نظر آخوند هر دو شبهه در شیئیت اشتراک دارند و اختلاف در منشأ شک در آن‌ها تغییری در این جهت، ایجاد نخواهد کرد. از سوی دیگر، معنای «ما» موصول هم شیء است. بنابراین، با توجه به این عنصر جامع و موضوع له «ما»، امکان دلالت حدیث رفع بر برائت در عموم شبهات موضوعی و حکمی، فراهم است.

چالش مهم تصویر قدر جامع، بازهم بر اساس دیدگاه آخوند خراسانی تعدد در اسناد، است. این هر دو شبهه اگرچه در شیئیت مشترک‌اند ولی اسناد رفع به آن‌ها به صورت یکسان و مشترک در استعمال واحد معقول نیست؛ زیرا، حکم را می‌توان به صورت حقیقی رفع کرد اما موضوع خارجی را نه. در نتیجه، اسناد رفع به آن‌ها در استعمال واحد مستلزم تعدد اسناد متضاد مانند استعمال لفظ واحد در دو معناست.

از این انتقاد چند پاسخ داده شده و شهید صدر هم شماری از آن‌ها را گزارش و تحلیل کرده است اما پاسخ نهایی خودش مبتنی بر مجازیت اسناد واحد نسبت به تمام فقرات حدیث رفع است؛ فرقی

نمی‌کند ما لا یعلم حکم باشد یا موضوع در هر حال، نسبت رفع به آن‌ها مجازی است. در هر حال، شهید صدر با دفاع از عنصر جامع بین شبهات موضوعی و حکمی، استعمال حدیث رفع را با ظرفیت موصول در عموم، مطابق اصل می‌داند. بر این اساس هرگونه ادعای خلاف اصل نیاز به اثبات و قرینه دارد. شهید در این قسمت، دو ادعا را توضیح می‌دهد که بر اساس آن مراد از «ما» موصول به صورت مکرر در فقرات روایت، معنای عام نیست. مطابق برخی استدلال‌ها، ما موصول در فقرات دیگر ظهور در موضوع و فعل خارجی دارد. از این رو، در ما لا یعلم هم باید بر موضوع حمل گردد تا به سیاق کلام، اخلال وارد نشود. از نظر شهید صدر، سیاق حدیث در صورت حمل بر حکم و موضوع هم محفوظ است؛ زیرا، اختلاف معنای یک لفظ در صورتی در یک نظم کلامی، مخل سیاق است که ظهور استعمالی آن را دچار اختلاف کند ولی اختلاف معنای «ما» در حدیث رفع، ربط به ظهور استعمالی ندارد بلکه منوط به مرحله تطبیق و مصداق است. برخی هم ادعا کرده‌اند که بر اساس ظاهر حدیث خود «ما لا یعلم» رفع شده و این عنوان نسبت به حکم مشکوک صادق و حقیقی اما نسبت به موضوع مشکوک، مجازی است؛ زیرا، در شبهات موضوعی، ذات فعل مشکوک نیست بلکه عنوان آن مشکوک است. در نتیجه، عرفاً ترجیح با استعمال حقیقی است و از این رو، حدیث رفع به شبهات حکمی، اختصاص پیدا خواهد کرد. پاسخ شهید صدر از این ادعا مبتنی بر کفایت نسبت رفع به خود عنوان است و در نتیجه، دلالت حدیث رفع بر برائت در عموم شبهات ثبوتاً و اثباتاً، تام است.

پی نوشت‌ها

-
۱. سند مرحوم صدوق در توحید و خصال به این شرح است: «حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَيْسَى عَنْ حَرِيزِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ رُفِعَ عَنْ أُمَّتِي تِسْعَةُ الْخَطَا وَالنَّسْيَانُ وَ مَا أُكْرَهُوا عَلَيْهِ وَ مَا لَا يَطِيقُونَ وَ مَا لَا يَعْلَمُونَ...» (شيخ صدوق، ۱۳۹۸: ۳۵۲) مرحوم صاحب وسائل هم آن را در کتاب جهاد باهمین سند از توحید و خصال، نقل کرده است: «مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ فِي التَّوْحِيدِ وَالْخِصَالِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى...» (حر عاملی، ۱۴۰۹: ۱۵/۳۶۹)
 ۲. أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى فِي نَوَادِرِهِ عَنْ إِسْمَاعِيلَ الْجُعْفِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ: وَضِعَ عَنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ سِتُّ خِصَالٍ: الْخَطَأُ وَالنَّسْيَانُ وَ مَا اسْتُكْرَهُوا عَلَيْهِ وَ مَا لَا يَعْلَمُونَ وَ مَا لَا يَطِيقُونَ وَ مَا اضْطُرُّوا إِلَيْهِ (همان: ۱۴۰۹: ۱۵/۳۶۹)
 ۳. «انَّ إسنَادَ الرَّفْعِ إِلَى الْحَكْمِ لَمَّا كَانَ مِنْ قَبِيلِ الْإِسْنَادِ إِلَى مَا هُوَ لَهُ، لِأَنَّهُ بِنَفْسِهِ مِمَّا يَنْطَرِقُ إِلَيْهِ الْجَعْلُ رَفْعًا وَوَضْعًا، بِهِ خِلَافُ إِسْنَادِهِ إِلَى الْمَوْضُوعِ، فَإِنَّهُ مِنْ قَبِيلِ الْإِسْنَادِ إِلَى غَيْرِ مَا هُوَ لَهُ، حَيْثُ أَنَّهُ بِنَفْسِهِ غَيْرُ قَابِلٍ لِذَلِكَ، بَلْ رَفَعَهُ بِرَفْعِ آثَارِهِ، وَ لَمْ يَكُنْ فِي الْبَيْنِ إِسْنَادٌ وَاحِدٌ يَجْمَعُ الْإِسْنَادِينَ...» (آخوند خراسانی، ۱۴۱۰: ۱۹۰)
 ۴. ظاهراً مرحوم روحانی از معدود فقهای است که در اشتراک عالم و جاهل، تشکیک جدی کرده است: «ما ادعی من وجود الاخبار المتواترة الدالة على ان الأحكام مشتركة بين العالم و الجاهل. فليس له في الاخبار عين و لا أثر، و ما يستظهر منه ذلك يختص بمراد الشبهات الموضوعية. اذن فلا محذور في الالتزام بان الرفع واقعي، فالحكم مرتفع واقعا عند الجهل به، و لا موجب للالتزام بان الرفع ظاهري كما عليه الاعلام (رحمهم الله)... و عليه، فما تقرّبه ليس خرقاً لإجماع أو مناهضة لضرورة. نعم الذي يوقعنا عن الجزم بهذا الأمر هو ان المتيقن من الحديث هو إرادة الشبهة الموضوعية. و قد عرفت ان النصوص كثيرة على بقاء الحكم الواقعي و ثبوته فيها، فلا يسعنا الالتزام بان الرفع واقعي في المقام.» (روحانی، ۱۴۱۳: ۴/۳۸۶)
 ۵. این مطلب را مرحوم شاهرودی در پاروقی تذکر داده که لازم بیان شهید لزوم اخذ تقدیر است: «هذا يتم على فرض أخذ التقدير في اسناد الرفع» (شهید صدر، ۱۴۲۶: ۵/۴۴)
 ۶. «الدلالة التفهيمية منوطة بثلاثة أمور: الاول: علم السامع بالوضع، و هذه هي الجهة المشتركة بينها و بين الدلالة التصورية. الثاني: أن يكون المتكلم عاقلاً و ملتفتاً لما يقول. الثالث: أن لا يكون المتكلم قد نصب قرينة متصلة على عدم إرادة المعنى الحقيقي و أن لا يكون الكلام محتفا بما يصلح للقرينية على عدم إرادة التفهيم للمعنى الحقيقي. و تسمى هذه الدلالة بالدلالة التصديقية الاولى، لأنها توجب إذعان السامع بإرادة

المتكلم لتفهيم المعنى الحقيقي، كما تسمى بالدلالة الاستعمالية لأنها تعبر عن أنّ المتكلم قد استعمل اللفظ لغرض تفهيم المعنى.» (صنقور، بی تا: ۱۱۹/۲)

۷. شرح این مطلب را قبلاً در مقاله «بررسی نوآوری‌های شهید صدر جمع عرفی» آوردم: فیاض، ۱۳۹۶: ش ۷)
۸. در قسمت شرح و نقد آراء عراقی از «مباحث الاصول» تقریر سید محمدکاظم حائری، استفاده کرده‌ام. تقریر ایشان در این قسمت جامع‌تر و متضمن نکته‌های فراوان است و افزون بر آن در پاروقی به این نکته اشاره می‌کند که برداشت شهید صدر از کلام عراقی با آنچه در نهایتاً الافکار تقریر شده، کاملاً متفاوت است و به لحاظ نتیجه هم در مقابل آن قرار دارد.

کتابنامه

-
- آخوند خراسانی، محمدکاظم، درر الفوائد فی الحاشیة علی الفرائد، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۴۱۰ق.
- آخوند خراسانی، محمدکاظم، کفایة الاصول، قم، مؤسسة آل البيت علیهم السلام، ۱۴۱۷ق.
- آشتیانی، محمدحسن، بحر الفوائد فی شرح الفرائد، بیروت، مؤسسة التاريخ العربی، ۱۴۲۹ق.
- آمدی، علی بن محمد، الاحکام فی اصول الاحکام، بیروت، المكتب الاسلامی، ۱۴۰۲ق.
- ابن فارس، احمد بن زکریا، معجم مقائیس اللغة، بیروت، در احیاء التراث العربی، ۲۰۰۹م.
- اصفهانى، محمدحسین، نهاية الدراية، بیروت، مؤسسة آل البيت علیهم السلام لاحیاء التراث، ۱۴۲۹ق.
- امام خمینی، سید روح الله الموسوی، تهذیب الاصول، تقریر: جعفر سبحانی، تهران، مؤسسه حفظ و نشر آثار امام خمینی، ۱۴۲۳ق.
- انصاری، مرتضی، فرائد الاصول، قم، دفتر انتشارات اسلامی (وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم)، ۱۴۱۶ق.
- حرّ عاملی، محمد، تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة، قم، تحقیق و نشر: مؤسسه آل البيت علیهم السلام، چاپ اول، ۱۴۰۹ق.
- خوبی، سیدابوالقاسم، مصباح الاصول، تقریر: سید سرور واعظ بهسودی، قم، مکتبه الداوری، ۱۴۲۹ق.
- روحانی، سید محمد، منتقى الاصول، تقریر: عبدالصاحب حکیم، قم، نشر دفتر آیه الله روحانی، ۱۴۱۳ق.
- شاهرودی، سید محمود حسینی، فرهنگ فقه بر مذهب اهل بیت علیهم السلام، قم، مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی، ۱۳۸۲.
- شهید صدر، سید محمدباقر، مباحث الاصول، تقریر: سید کاظم حسینی حائری، قم، مطبعة مرکز النشر - مرکز الإعلام الإسلامی، چاپ اول ۱۴۰۸ق.
- شهید صدر، سید محمدباقر، بحوث فی علم الاصول، تقریر: حسن عبدالساتر، بیروت، الدار الاسلامیة، ۱۴۱۷ق.
- شهید صدر، سید محمدباقر، بحوث فی علم الاصول، تقریر: سید محمود هاشمی، قم، مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت علیهم السلام، چاپ سوم ۲۰۱۰م.

صدوق، محمد بن بابویه، التوحید، قم، مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۳۹۸.
عراقی، ضیاءالدین، نهاية الافکار، تقریر: محمدتقی بروجردی نجفی، قم، دفتر انتشارات اسلامی
(وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم)، ۱۴۱۷ق.
فیروزآبادی، مرتضی، عناية الأصول فی شرح کفایة الأصول، قم، کتابفروشی فیروزآبادی، ۱۴۰۰ق.
مشکینی، علی، اصطلاحات الأصول، قم، الهادی، ۱۳۷۴.
نائینی، میرزا محمدحسین، فوائد الاصول، تقریر: محمدجواد کاظمینی، قم، جامعه مدرسین قم،
۱۳۷۶.

